

مهنویستی برای ایجاد جواز م بمنظور حفظ صدام آغاز بکار گردماند

تبانای پنهانی صدام- اسرائیل گسترش یافت

هزاران جوان بیگناه است و همکاری مستقیمه رژیم صهیونیستی حاکم بر داره

تفصیلات در مورد تماس جنسی اسرائیل و عراق پس از جنگ

معه استان کرمان اجرای آمریکا توسط اسرائیل را محکوم کردند

ماوظیفان اسرای عسراپی و سهه جهسه جنگ مسکبه

والله جمعه کرمان خواستار طرح انواع قصاص- زمین و مسکن در مجلس شورای اسلامی شدند درصفحه

عراق با ۱۴۳ کشته وزخمی در «مله‌دز که» عقب‌نشست

استاندار خوزستان: مردم خوزستان زیر کلوله سراسیمسته وخدمات خود را ارائه می‌کنند دولت سعی می‌کند کارگران صنایع فولاد را به کارهای دیگری بگمارد

جمعیت آبادان به انداز طای که اگر عراق همه لشکراش را به آنجا بیآورد و سردمراز شهرشان دفاع کنند هست

یک هواپیمای مستجاوز عراقی در پناهه سرنگون شد در یک عملیات هماهنگ - بیسابقه ارتشاهات حماس شایع‌سلاخی از وجسود صدامانقلاب پاک شد

دو خدمتله عراقی در نوار مرزی صرویان باز ۴۷ کشته دفاع شد نوسه روزهنگار اسلام

بیاگره جزیره گلشن در ارتشاهات از گلوه محاصره شد درصفحه

به خاکهای حزب‌الله...

آای مصتلاب فلک بمسگر گرفته کسه از سرچسوع پسنسبر گرفته چوپهگان ارش چسان حسان آسش بسه عسرمنگه خصم کساکار گرفته

تاد مشترک:

هوری اسلامی ایران تا پیش در تداوم انقلاب بست فقیهه ایستادگی درصفه

نی جمهوری اسلامی:

جمهوری اسلامی ایران یک از اجزای و جریانات ملکت اعتقاد کامل خود جمهوری اسلامی ایران افزش و انحرافه از آنرا

تت اسیر رهبر کسیر

امام خمینی منتظران از فزش و تداوم جمهوری

سد فلکاکاری و چالاکازی

درصفه

باه پاسمداران انقلاب

عوامل و عناصر اصلی

پهران دستگیر شه‌ماند

سال‌ها چه‌نامه‌هایی که ایلامی‌ها برایم نوشته‌اند و چه برخوردها و محبت‌های فراروانی‌که داشته‌و دارند. این‌ها جزء سرمایه زندگی من و قدرشناسی مردم نسبت به فردی است که مدتی خدمتگزار آنها بوده‌است.

تلاش برای تأسیس پالایشگاه هشتم در ایلام

زمانی که استاندار ایلام بودم، با وجود جنگ و گرفتاری‌های مربوط به آن، دنبال این بودم که پالایشگاه هشتم را به دره شهر بیرم. دره شهرروی میدان نفتی عظیمی قرار داشت و وجود یک پالایشگاه در آنجا می‌توانست روزی ۲۰۰هزار بشکه نفت را تصفیه کند و نفت را در اختیار استان‌های خوزستان، لرستان، ایلام و کرمانشاه قرار دهد. هنوز هم معتقدم که پالایشگاه هشتم را به جای بندرعباس، باید در ایلام می‌زدند و خیلی هم تلاش کردم که این کار بشود. یا تنگه بیچار، میدان گازی بزرگی دارد که بیست سال می‌تواند مصرف گاز کشور را تأمین کند. آن زمان نشد اما الان خوشبختانه اولین مجتمع پتروشیمی را دارند ر در آنجا احداث می‌کنند که خیلی مهم است. من از سال ۱۳۵۹ که جنگ شروع شد (۳۱ شهریور ۱۳۵۹)، تا سال ۱۳۶۰ در استان ایلام بودم و بعد از آن به استان آذربایجان غربی رفتم. خاطرات زیادی از آن دوره هست که فعلاً مجال بیان آنها در این کتاب وجود ندارد. جنگیدن و خدمت در ایلام در حالی که در یک دست ما اسلحه و یک دست ما بیل و کلنگ قرار داشت، تجربه بزرگی بود.

جلسه استانداران در وزارت کشور

اوایل سال ۱۳۶۰ اوج درگیری‌های سیاسی بین بنی‌صدر، به‌عنوان رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا و همفکرانش از یک طرف و روح‌نشدی، به‌عنوان نخست‌وزیر، به همراه تعدادی از متفکران و مدیران عالی‌نظام مثل دکتر بهشتی از طرف دیگر بود. روشی که بنی‌صدر در پیش گرفته بود، این بود که مسائل سیاسی را در صحنه اجتماعی مطرح و سعی کند در بدنه جامعه و نظام شکافی ایجاد کند تا از افراد طرفدار خود به‌عنوان اهرم فشار برای تعدیل قدرت تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری ایدئولوژیک استفاده کند. به همین منظور، بنی‌صدر به استان‌های مختلف سفر می‌کرد و سخنرانی‌هایی انجام می‌داد که به‌طور عمده به درگیری منجر می‌شد و تنش‌های سیاسی زیادی در سطح کشور ایجاد می‌کرد. آن تنش‌ها هم به عقبه جبهه و تأمین و تجهیز و تدارکات برای جنگ لطمه می‌زد و هم قدرت فرماندهی عملیات جنگ را متزلزل می‌کرد، به‌نوعی توانمندی اعمال نظرات و رهنمودهای حضرت امام را در صحنه‌های سیاسی و اجرایی و بخش پشتیبانی متأثر می‌کرد و مشکلاتی می‌آفرید.

در همین ایام و مقطعی که آقای مهدوی‌کنی تازه وزیر کشور شده بود، جلسه‌ای با استانداران سراسر کشور در وزارت کشور برگزار شد. جلسه مفصلی بود. استاندارها معترض بودند در اوضاعی که ما می‌دانیم برنامه سخنرانی‌های بنی‌صدر در شهرها و استان‌های دیگر مثل همدان و خرم‌آباد تشنج و درگیری ایجاد کرده، آیا مصلحت است که ما استاندارها به پیشواز او برویم و همراهی‌اش کنیم؟ آیا در این وضعیت باید هنگام سخنرانی در کنار او بایستیم در حالی که می‌دانیم گروهک‌ها با دست زدن، سوت زدن و شعار دادن وضعیت نامناسبی ایجاد می‌کنند؟ حضور نماینده سیاسی دولت در کنار رئیس‌جمهوری که با این نحوه برخورد، می‌خواهد مسائل کشور را به صحنه اجتماع بکشانند و درگیری ایجاد کند، تضعیف نظام نیست؟ سردمدار این صحبت‌ها بیشتر آقای دکتر غفوری‌فرد و تعدادی از استانداران بودند که دنبال تعیین تکلیف بودند.

آقای مهدوی‌کنی توضیحاتی دادند و بعد آقای رجایی به جلسه آمد و گفت مادامی که بنی‌صدر به‌عنوان فرمانده کل قوا و رئیس‌جمهور است، استانداران موظف‌اند به فرودگاه بروند و استقبال و همراهی‌اش کنند. در مراسم و تشریفات

هم شرکت کرده و سعی کنند تنش و درگیری به وجود نیاید. موضع‌گیری در برابر رئیس‌جمهور و فرمانده کل قوا هم نکنند و سعی کنند غائله به وجود نیاید. به هیچ‌وجه هم اجازه ندارند در برابر شور احساسی افراد طرفدار او موضع‌گیری کنند و جبهه‌گیری علنی داشته باشند چون سخنرانی آن جلسه ضبط می‌شد، احتمالاً نوار آن در سوابق وزارت کشور وجود داشته باشد. اگر گوش کنید، اوج تقوا و تعبد شهید رجایی و نحوه مدیریت آقای مهدوی‌کنی را درک خواهید کرد که چگونه می‌خواهند آرامش ملی به وجود بیاورند و جلو یک توطئه بسیار پیچیده و حساب‌شده برای به تشنج کشیده شدن کشور را بگیرند. آن سخنان مباحث خیلی مهمی‌اند.

سفر بنی‌صدر به ایلام

براساس دستوری که شهید رجایی درباره تعامل با رئیس‌جمهور داده بود، من هم کوشیدم که به توصیه‌های شهید رجایی عمل کنم. اواخر خرداد ۱۳۶۰ اطلاع دادند که بنی‌صدر با همراهانش به ایلام خواهد آمد تا از میمک، صالح آباد و مهران بازدید کند. قرار بود پس از این بازدید، او در مسجد جامع ایلام سخنرانی کند و به کرمانشاه برود. زمانی که از سفر بنی‌صدر به ایلام مطلع شدم، جلسه‌ای با حضور نیروهای حزب‌اللهی و متعهد ایلامی و تعدادی از رزمنده‌ها در سالن یکی از مدارس برگزار کردم. حدود دویست نفر در آن جلسه شرکت کرده بودند. من ضمن تشریح اهمیت موضوع و ضرورت اجتناب از بروز تشنج و درگیری، گفتم نباید اجازه دهیم در استان بجران ایجاد شود. اهداف و خط و خطوط بنی‌صدر را تشریح کردم و نظرات شهید رجایی و دولت، همچنین نظرات حضرت امام را توضیح دادم. با این صحبت‌ها توانستم مقداری سطح آگاهی جوان‌هایی را که آنجا بودند، بالا بکشم. در آنجا پیشنهاد دادم که برنامه‌ریزی کنیم تا به رغم فشار دفتر بنی‌صدر برای سخنرانی او در مسجد جامع ایلام، این سخنرانی انجام نشود. برنامه من برای سخنرانی نکردن بنی‌صدر این بود که به محض آمدنش به بهانه اینکه هوا تاریک می‌شود و به مشکل می‌خوریم، او را اول به میمک و صالح آباد ببریم و اجازه ندهیم که تجمع در ایلام شکل بگیرد.

بعد از بازدید از جبهه هم، که اصولاً زیاد طول می‌کشید، زمانی که نزدیک است تا هوا تاریک شود، باین بهانه که به علت تاریک شدن هوا نمی‌توانیم با هلی‌کوپتر به کرمانشاه پرواز کنیم، برنامه را تغییر بدهیم و یگراست از آنجا به کرمانشاه برود و بدین ترتیب به ایلام نیاید.

قرار شد همین برنامه را اجرا کنیم. از آنجا که ایلام فرودگاه نداشت، بنی‌صدر و همراهان با هلی‌کوپتر آمدند و در ژاندامری ایلام نشستند. ما هم رفتیم و از ایشان استقبال کردیم. به او و گفتمی اوضاع جبهه‌ها طوری است که به دلایل امنیتی و حفاظتی باید قبل از تاریکی هوا به مناطقی که موردنظر است، برویم و برگردیم؛ بنابراین باید زودتر برویم تا اگر بازدید به هر دلیل طول کشید، در برگشت دچار آسیب نشویم. ترجیح ما این است که از همین جا با هلی‌کوپتر برای بازدید از جبهه برویم و هلی‌کوپترها در سه راهی که یک طرف آن به ایلام، یک طرف آن به میمک و یک طرف آن به صالح‌آباد می‌رفت، داخل قرارگاه بنشینند و از آنجا با ماشین برای بازدید به سمت میمک و بعد صالح‌آباد برویم. بعد اگر هوا اجازه داد به ایلام بروی‌گردیم و شما سخنرانی کنید. اگر نرسیدیم، به کرمانشاه بروید تا ادامه برنامه بازدید به‌هم نخورد. آقای تیمسار فلاحی که آن‌موقع فرمانده نیروی زمینی و رئیس ستاد مشترک بود و بالاترین مقام نظامی را داشت، پس از شنیدن دلایل ما گفت این پیشنهاد، پیشنهاد خوبی است و توصیه‌کرد که این پیشنهاد را انجام بدهیم؛ بنابراین به میمک رفتیم و بازدید از میمک را کنش دادیم. بعد به صالح‌آباد رفتیم. در صالح‌آباد اتفاقی که افتاد، تعدادی از بچه‌های حزب‌اللهی، که حدود سی، چهل نفر بودند، همان شب در جلسه توجیهی که ما گذاشته



آقای رجایی همان

موقع که من را به عنوان

وزیر نفت معرفی کرد،

فرمود برو وزارتخانه را

اداره کن. ایشان اسم

۲۱ نفر را به عنوان

وزرای پیشنهادی به بنی

صدر و مجلس معرفی

کردند. این اسامی در

روزنامه‌ها منتشر شده

بود. بنی‌صدر من را به

همراه شش نفر دیگر

یعنی آقایان نوربخش،

میرحسین موسوی،

احمد توکلی، پرورش،

سیداسماعیل داوودی

شمس و دکتر عباس پور،

قبول نکرد و کابینه

چهارده نفره را پذیرفت

تاریخ شفاهی



ماجرای سفر آیت‌الله مدنی به ایلام

ایشان را به خط مقدم جبهه بردیم تا جایی که اطراف ما را با خمپاره می‌زدند ولی مهم نبود، گفتمی وقتی کسی جانش کف دستش است بگذار بیاید. بهتر است از نزدیک بچه‌ها را ببیند و اوضاع را لمس کند. عکس‌های خیلی خوبی هم از ایشان در آنجا گرفتیم. ما سرشان یک کلاه سربازی فلزی گذاشته بودیم.

چهره شان بسیار معنوی، روشن، زیبا و بالهت بود. به جز آیت‌الله مدنی، شخصیت‌های دیگری چون آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله دکتر بهشتی و آیت‌الله منتظری هم به ایلام آمدند و از نزدیک زندگی ساده ما در استانداری و همچنین نوع تدارکات و صرف وقت برای مردم و فرماندهی عملیات و مدیریت ما بر ارتش، سپاه، ژاندامری و عشایر را دیدند. ما روزی حدود بیست ساعت خالصانه در استانداری کار می‌کردیم.

خواهد بود. در آن حالت انتظار سنگین، آن پیام تاریخی حضرت امام برای عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا بسیار مهم بود. من و آقای غلام‌عباس زارع میرک، استاندار کرمانشاه، شاهد فروریختن بنی‌صدر بعد از این اطلاعیه بودیم. به دلیل اینکه ایشان بشدت متأثر، ناراحت و عصبانی بود، حتی رو به ما کرد و گفت که بی‌عرضگی شما باعث شد که این اتفاق بیفتد و به ما توهین کرد. ما هم آنجا بنابنی به جدل نداشتیم و هیچ توضیحی هم ندادیم. برای اینکه قضیه خارج از کنترل و برنامه‌ریزی ما انجام شده بود و ما نقشی در این برنامه‌ها نداشتیم. اما بچه‌هایی که آمده بودند، کسانی بودند که در آن جلسه توجیهی خط و خطوط برای‌شان روشن شده بود که به هر حال خود بنی‌صدر چیست؟ خط امام چیست؟ خط شهید رجایی و دولت چیست؟ خطوط برای بچه‌ها روشن شده بود بدون اینکه به آنها گفته شود که کاری کنند. ولی فضایی ایجاد شده بود که خانواده شهدا، رزمنده‌ها و ایثارگران احساس می‌کردند باید به نحوی واکنش نشان بدهند.

ما واقعاً کاری نکردیم که بچه‌ها را خط بدهیم، فقط روشنگری کردیم. شاید بچه‌ها آن نوار سخنرانی من را هم داشته باشند؛ چون در آن جلسه حجت‌الاسلام مروارید، آیت‌الله حیدری، آقای سلطانی، فرماندار و بچه‌های حزب‌اللهی استان حضور داشتند. آقای علی آزاد، آقای لطفی، آقای زنگنه، اسماعیل رستمی و تعداد زیادی از بچه‌های بسیجی و حزب‌اللهی ایلام هم بودند، حتی بچه‌های سپاه و احتمالاً بچه‌هایی که در کارهای اطلاعات بودند، همه حاضر بودند. قصد ما این بود که زمینه ایجاد تشنج در ایلام را بگیریم، چون ماهیت ایلام، ماهیت عشایری بود و مسأله این نبود که یک درگیری بین خط امامی‌ها

و هواداران بنی‌صدر به وجود بیاید و به راحتی غائله تمام شود. اگر اتفاقی می‌افتاد و برای مثال کسی از یک عشیره یا ایلی مثل ملک شاهی، ارکوازی، خزل، شوهان یا میش خاص کشته می‌شد، شبکه‌ای از کشتار و درگیری در استان ایجاد می‌شد و وحدتی که در استان با زحمت ایجاد کرده بودیم، از بین می‌رفت؛ بنابراین ما در آن جلسه خط ندادیم که این اتفاق نیفتد. فقط راجع به خط و خطوط آگاهی‌سازی کردیم و این اتفاق به‌طور کاملاً طبیعی شکل گرفت و واقعاً از قبل برنامه‌ریزی نشده بود. این کار کاملاً احساسی بود و در جای خلوت، یعنی سر قبور شهدا در صالح‌آباد اتفاق افتاد که جمعیت زیادی در آنجا وجود نداشت. تعداد افراد حاضر در آنجا حدود صد تا صدوبیست نفر بودند، ولی عمق این ماجرا و شوک آن در حدی بود که وقتی به حضرت امام منتقل شد، حضرت امام تصمیم گرفتند او را از فرماندهی کل قوا عزل کنند. شاید اگر با کسی که سیلی زده بود، برخورد قوی می‌کردند یا خود بنی‌صدر واکنشی نشان داده بود، امام طور دیگری برخورد می‌کردند، اما برداشت‌شان از اینکه فرمانده کل قوا در کنار فرماندهان نیروی هوایی و زمینی، رئیس ستاد مشترک، معاونان و مشاوران و مقامات ارشد نظامی و سیاسی استان سیلی بخورد و هیچ‌کس چیزی نکوید، چنین بود که ضعف مدیریت عالی‌کشور است و همین باعث شد که عزلش کردند. به نظر من اتفاقی خودجوش و متأثر از آگاهی بچه‌های حزب‌اللهی به جریان انحرافی بود که بنی‌صدر سردمدارش بود.

بودیم، حضور داشتند. سه چهار تا از خانواده شهدا در صالح‌آباد کنار مزار بچه‌های شهیدشان حضور داشتند. آنها اطراف بنی‌صدر و همراهانش که آقای فلاحی، فکوری، تعدادی از افسران ارتش، انتظار یون، من و چند نفر دیگر از مسئولان استان مثل فرماندار و معاون سیاسی استاندار بودیم، شروع به سینه‌زنی کردند و شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» سردادند. خیلی با حرارت سینه می‌زدند و نزدیک قبر شهدا این شعاردهی اوج گرفت و احساسات خیلی غلبه کرد. یکی دو تا از بچه‌ها خاک روی سر و روی خودشان پاشیدند و به بهانه خاک پاشیدن روی سرو روی خودشان به بنی‌صدر هم خاک پاشیدند و در آن شلوغی یکی از بچه‌هایک سیلی به گوش بنی‌صدر زد. من از نزدیک شاهد سیلی خوردن او بودم. بعد از آن آقای نافع‌ی مشتی به سینه بنی‌صدر زد و آقای فلاحی اسلحه خودش را کشید که تیراندازی کند. من مچ دست آقای فلاحی را گرفتم و گفتم: این کار را نکن، اگر یک گلوله شلیک شود اینجا خون به پا می‌شود و اینها احساساتی می‌آید. اینها احساساتی هستند. گفت: نه، این فرمانده کل قوا و رئیس‌جمهور است. به او همین‌جای خودن باید دفاع کنیم. گفتم: اینجا جای این حرف نیست. ما نمی‌توانیم اینجا این کارها را انجام بدهیم. فلاحی را آرام کردم و اسلحه‌اش را دوباره سر جای خودش گذاشت. خیلی غیرتی شده بود و قصد انجام کار اشتباهی را داشت. البته نافع‌ی بعدها به کرات از این اتفاق برای خودش استفاده سیاسی و تبلیغاتی کرده است. فضا به قدری درهم ریخته شد که ادامه برنامه برای رفتن و بازدید از کنجان‌چم و تپه‌های مشرف به آن، که برای برگردن وقت پیش‌بینی کرده بودیم، همه حذف شد و همگی سوار هلی‌کوپتر شدیم و به کرمانشاه رفتیم.

در هلی‌کوپتر و در مسیر کرمانشاه بنی‌صدر بشدت ناراحت بود و هیچ صحبتی نکرد. اصلاً هیچ‌کس حرف نمی‌زد. آن موقع آقای زارع، استاندار ایلام کرمانشاه و آقای مجید حداد عادل معاون سیاسی استاندار بود. بلافاصله ما به اتاق دیگری رفتیم و من به حاج احمدآقا تلفن زدم و اطلاع دادم که چنین اتفاقی در صالح‌آباد رخ داد و تعدادی از بچه‌های متعهد و حزب‌اللهی به این نحو با بنی‌صدر برخورد کردند و در مسجد جامع هم سخنرانی انجام نشد. بنی‌صدر به کرمانشاه برگشته و در دفتر فرمانده لشکر است. قرار است که در لشکر ۸۱ کرمانشاه باشند. وضعیت خیلی درهم ریخته‌ای به وجود آمده بود. حاج احمدآقا موضوع را به حضرت امام منتقل کردند. حضرت امام سؤال کردند:

فرماندهان ارتش که همراه‌ایشان بودند، چه کردند؟ من گفتم: فقط آقای تیمسار فلاحی می‌خواست کلت خودش را بکشد که دست او را گرفتم و گفتم اگر یک گلوله اینجا شلیک شود، احدی سالم بیرون نمی‌رود. حضرت امام از حاج احمدآقا پرسیدند: آقای بنی‌صدر چه کار کرد؟ من به حاج احمدآقا گفتم: ترسیده بود و کاری نکرد. همان شب حوالی ساعت ده شب اطلاعیه‌ای از طرف حضرت امام (ره) داده شد و بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا عزل کردند. این اطلاعیه از رادیو خوانده شد. دقیقاً یادم هست که هنوز شام هم نخورده بودیم. غذا را آماده کرده بودند، اما هیچ‌کس سر شام نمی‌رفت. یعنی هیچ‌کس نمی‌دانست که عکس‌العمل حضرت امام با آقای رجایی و دولت راجع به آن اتفاق چه